ابونواس، این سرودسرای ایرانی‌تبار

گودرز گودرزی (مجید)

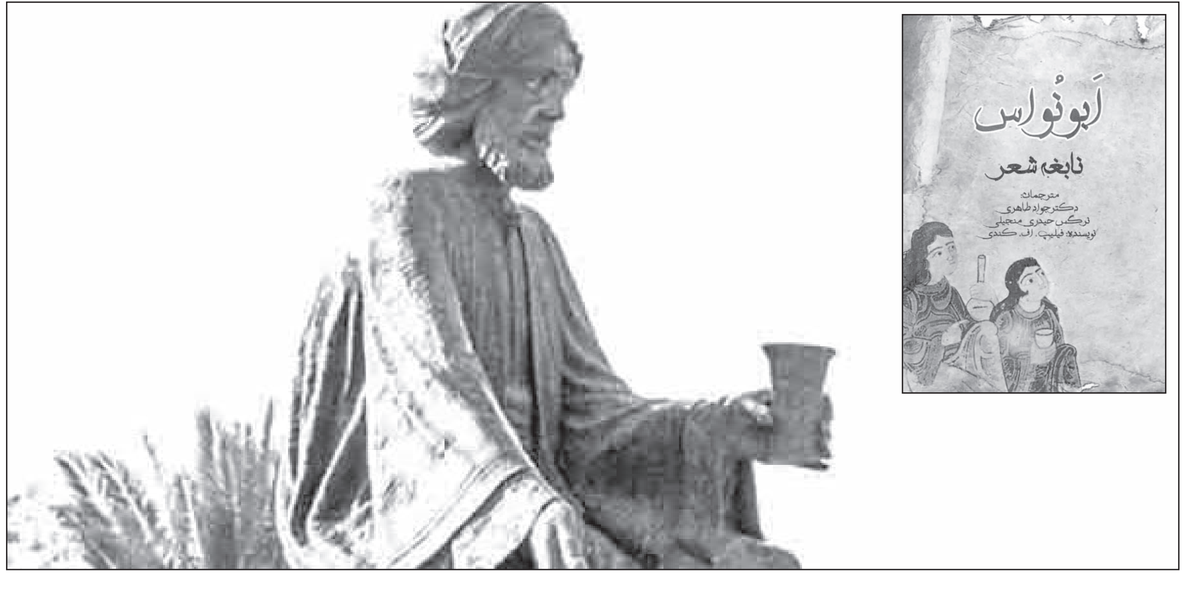

در این جهان وارون، برای آنهایی که سرشان بوی قرمه سبزی می‌دهد و درد می‌کند، دوایی بهتر و رامش خیزتر از بستن دستمال مطالعه نیست. مطالعه، شیرین‌ترین لذتی است که خوشی بی‌مانندی را در جان انسان دردمند می‌دواند و جهانِ پردست‌انداز و آشِ درهمَ‌جوش زندگی را قابل تحمل می‌کند و التهاب بدخیمِ زیستن را– بیش‌وکم– می‌خواباند.

مطالعهٔ مهربان، دوستدار و دلبستهٔ خود را ضمن آن که از فشار خردکنندهٔ لحظه‌های اعصاب شکن دور می‌سازد، سخاوتمندانه به جهان‌های دیگر می‌برد و نگاهی تازه به وی هدیه می‌دهد. و البته پیداست که بدون اشتیاق، کتابی را نمی‌توان خواند. و من هرگاه در کتاب یا مجله‌ای به سخنی برمی‌خورم که کم‌وبیش ذهن و اندیشه‌ام را درگیر کند، دوست دارم از گوینده و نویسنده‌اش بیشتر بدانم. از اینرو وقتی در «کشکول» شیخ‌بهایی از قول شخصی به نام «ابونواس» خواندم که:

«کوزه را به عمد برشکست و زمین را از شراب سیراب ساخت
با آن که مسلمانم، فریاد زدم: کاش من آن خاک بودمی!»

کنجکاوی دامنم را چسبید و مرا واداشت که بدانم این «ابونواس» که این سرودهٔ دلکش و اندیشه‌خیز را گفته، چه کسی بوده و چگونه زیسته است؟.... دیدم راهی نیست مگر اینکه به گذشته برگردیم. به گذشته‌های دور؛ به دهه پنجم از سده دوم هجری. و کجا باید برویم؟.....به اهواز.

در سال ۱۴۵ در شهر اهواز فرزندی گام به پهنهٔ هستی می‌نهد که پدرش بر او نام «حسن» می‌گذارد.[۱] پدر این نوزاد، تازی است و مادرش ایرانی. هنوز حَسن خردسال است که سایه پدر از سرش کوتاه می‌شود و او را از کف می‌دهد. مادرش «گلبان» چندی‌بعد دوباره تن به ازدواج می‌دهد. حسن بهتر می‌بیند که زیر سایه ناپدری نباشد. پس رو به بصره می‌آورد. در آن شهر به زودی شاگرد عطّاری می‌شود. صاحب عطّاری یک ایرانی است. حسن از بام تا شام در رایحه خوش گیاهان خوراکی و چاشنی‌های بویای دارویی سرمست می‌شود. او علاقه نشان می‌دهد و چم‌وخم کار را در کمترین زمان فرا می‌گیرد. همینِ امر، صاحب‌کارش را از وی خشنود می‌گرداند. حسن هرگاه فراغت و آسایشی می‌یابد، زمان را به دست بادِ بیهودگی نمی‌سپارد. سر و گوشی آب می‌دهد و از این استاد و آن استادَ و از این کلاس و آن کلاس خوشه‌ای می‌چیند و از هر گوشه‌ای توشه‌ای بر می‌گیرد. همدم قرآن می‌شود و به خوانش کتاب‌های حدیث، سرگرم.

چند صباحی می‌گذرد تا این‌که حسن درمی‌یابد که به شعر و کلام منظوم گرایش یافته است. سروده‌های سخن‌سرای نام‌آور آن روزگار «والبه بن حُباب» را که می‌شنود و یا از رو که می‌خواند، شیفته می‌شود و یکپارچه شور؛ به گونه‌ای که آرزو می‌کند کاش چون او تصنیف و چکامه بگوید!

یک روز آفتابی است. گرمای خورشید ولی آزاردهنده نیست. بازار بصره مانند دیگر روزها شلوغ است و پُرهمهمه. رفت و آمد زیاد است و مردم در هم می‌لولند. حسن در بازار چرخ می‌زند. آهنگ خرید هیچ چیزی را ندارد. او همین‌طور می‌گردد تا این‌که نگاه چشمانش روی گروهی از مردم ثابت می‌ماند. می‌شنود که شاعری بلندنام از کوفه پا به بصره گذارده و دارد برای جماعتِ گِردآمده، چامه‌سرایی می‌کند.

حَسن در یک پلک به هم زدن، خودش را به آن جماعت می‌رساند. همهٔ وجودش گوش می‌شود. آه.... این مرد چه زیبا و ژرف و جان‌پرور شعر می‌گوید!

ساعتی بعد مرد از سرودن بازمی‌ایستد. مردم پراکنده می‌شوند و هر کس به سویی می‌رود. حسن اما از جایش تکان نمی‌خورد. چهارچشمی خیره شده است به مردِ تصنیف‌گوی. اخگر پرسش در دیدگانش جرقه می‌زند. گامی پیش می‌رود، نفَسش را تازه می‌کند و می‌پرسد:

– استاد! می‌شود بپرسم نام شما چیست؟

مرد چامه‌سرا اشاره می‌کند که پیش‌تر آید. حسن نگاه او را مهربان می‌بیند.

– مهم است که بدانی؟

– آری! چون به گمانم در وجودم شعر می‌جوشد، ولی نمی‌توانم به سخن آورم. می‌خواهم کسی دستم را بگیرد و راهنمایم شود.

– در گفتنِ شعر و سرود تا کجا می‌خواهی برکشی و بالا روی؟

– تا چونَ تو شوم و یا چون ابن حُباب!

– که گفتی ابن حُباب؟!...

مردِ چامه‌سرا درنگ می‌کند. پس از چندی گفته‌اش را این‌گونه دنبال می‌کند:

– من خودِ او هستم؛ ابن حُباب!

کم مانده است حسن از شوق به گریه افتد. و چنین می شود که او به زودی نزد ابن حباب نوش‌خوارِ شوخ‌طبعِ عشرت طلب راه می‌یابد و با وی هم آواز و دمساز می‌شود. چون چامه‌سرایَ نامی، شور و علاقهٔ وی را می‌بیند، به شاگردی خود می‌پذیردش و او را زیر پروبال می‌گیرد. آنگاه او را با خود به کوفه– که در آن روزگاران، فرهنگستان ادبی و مرکز گردهمایی‌های دینی و فقهی و سیاسی و مانند آن است– می‌برد تا کام تشنهٔ جان او در جرعه‌جرعهٔ آبِ دانش و سخن سیراب گردد و از شراب ناب شعر، شوریده و مست. آفتابِ زندگی حسن پرتو می‌افکند و پُررنگ می‌شود.[۲]

چند سال سپری می‌گردد. اکنون حسن سی ساله شده و به بصره بازگشته است و دیگر کسی وی را حسن نمی‌خواند. او «ابونُواس» است؛ پریشان‌گیسو. نامی که برای خود برگزیده است یا شاید دیگران بر او گذارده‌اند. چون وی گیسوانِ بلند خود را از دو سو روی شانه‌ها آویخته و رها کرده است.

دَرچنین سالی است که ابونواس، مزه و رُبایش و گزش «عشق» را می‌چشد. «جنان» کنیزی است که دل ابونواس را ربوده است. کنیز یکی از اشراف و توانگران بصره. تنگ‌چشمان بصره ولی بر ابونواس انگ می‌چسبانند و بر وی دروغ می‌بندند. چرا؟ هیچ پیدا نیست! او چون دست خود را در رسیدن به معشوق کوتاه می‌بیند، به «می» روی می‌آورد و تن به میگساری و بی‌بندوباری می‌دهد. سرزنش‌ها فزونی می‌گیرد و او را آماج بدنامی می‌کنند.

ابونواس دل از عشق پرشورش برمی‌کند و برای رهایی از انگ‌های چپ و راست و زخم زبان‌های مردم، جان شوریده‌اش را برداشته و رهسپار شهر بغداد می‌شود. شهری که قرار است«شهر هزار و یک شب»ش بخوانند.[۳] همین شهر افسانه‌ای و پندارخیز با رودِ پُرخیزابهٔ دجله‌اش ذهن و ذوق او را به غلیان و جوشش وامی‌دارد و چیزی نَمی‌گذرد که آوازه‌اش کوچه به کوچه و کوی به کوی می‌پیچد. شماری از چکامه‌های او پوشش طنز و شوخی دارند: «برای شرابِ کهنه، آبِ زلال را از یاد برده‌ام!»...

هر روز که مَی‌گذرد، برَ توانایی و چیرگی ابونواس در سخنِ منظوم افزوده می‌شود. به گونه‌ای که در انواع قالب های شعری، زورآزماییَ می‌کند. از شعر جدّ و متین تا شعر هزل و شوخی. اینک او را به عنوان یکی از نامی‌ترین شاَعران و سرودسرایان دیرینهٔ تازی نام می‌برند. ولی نگاه همه به او دوستانه و هم‌اندیشانه نیست. چرا او باید این همه زشتکار باشد و این همه از شراب و پسران نوجوان بگوید؟!

«مرا به مستی گناهی سرزد
مرا ببخشای که بخشایش سزاوار توست
جوانی را که هنگام هشیاری نیز خردی نیست
برآنچه که به مستی گفته است [خُرده] مگیر!»

نباید این نکته را ناگفته رها کرد که «باده»– و به زبان تازی «خَمر»– از دیرباز درمیان تازیان و مشخصاً شاعران تازی، جایگاه ویژه‌ای داشته است. به گونه‌ای که باده‌گساری، بخشی جداناپذیر از زندگی آنان بوده است. و هیچ شاعر و سخنور تازی‌زبانی را نمی‌توان پیدا کرد که به ستایش باده و می‌خواری نپرداخته باشد.

ابونواس هم پای در وادی باده‌سرایی نهاد و آن را سر و سامان داد. و چنان شد که حتی در سده‌های پس از آن، سرودسرایان پرآوازهٔ چندی همچون: رودکی سمرقندی و منوچهری دامغانی و خیّام نیشابوری و سعدی و حافظ شیرازی، بیش‌وکم در این زمینه از وی الگوبرداری کردند. سخن کوتاه اینکه ماجرای خمریه‌سرایی در شعر پارسی، ارثیه و مرده‌ریگ ابونواس است.

هارون الرشید– خلیفه عباسی– که مدت‌هاست خون، خونش را می‌خورد که چرا ابونواس آن‌چنان که باید و در شأن و جایگاه خلیفهٔ مسلمانان است، تن به مدح و ستایش وی نمی‌دهد و با زیرکی، خود را پشت سپر شراب و مستیِ می پنهان می‌دارد، برای گوشمالی وی بهانه جویی می‌کند و بر او سخت َمی‌گیرد. او که خلیفه‌ای بوزینه‌باز و عیّاش بود، در نشستی با لحنی ملامتگر از ابونواس می‌پرسد:

– از دوزخ نمی‌ترسی با این همه شراب و بی‌خدایی که می‌آوری به سخن؟

این سرودسرای ایرانی‌تبارِ حاضرجواب که دستی هم در بدیهه‌سرایی دارد، در پاسخ خلیفه می‌گوید:

– هر که بگوید آتش، زبانش می‌سوزد؟

هارون درمی‌ماند که چه بگوید. تنها کاری که از او برمی‌آید، این است که زندگی را بر ابونواس شیعی‌مذهب تنگ‌تر کند، تا آنجا که امر می‌کند وی را به زندان بیندازند. خلیفه بدش نمی‌آید سر این شاعر ایرانی‌تبار را که گاه مسخرگی‌هایی از خود نشان می‌داد، زیر آبَ کند. ابونواس چندبار زندان را می‌آزماید و چندبار از مرگ می‌جهد، ولی دست از آنچه که به او لذت چنین سرودن و تصنیف‌سازی می‌دهد، نمی‌شوید.[۴]

«گفتند: بنوش شاعر عجمی!
گفتم: من و شراب؟
پیشوای بالانشین‌شان فرمود: نه این شراب است که تو دانی
بر آتش آورده، سخت پخته و هیچش حرام نیست!
گفتم: او که لعبتی از این دست را برآتش آورده چنین غلیظ
پروردگارش
به عذاب دوزخ گرفتار کند
من پرهیزکارترینم
لب به شراب شما نخواهم زد.»

خلیفه تازی است و از عباسیان؛ لیک «برمکیان»– این خاندان باهوش– ایرانی هستند که فرمان‌روایی می‌کنند. اکنون بغداد و بسیار جاهای دیگر زیر فرمان برمکیان نفس می‌کشد. آن‌چنان که به نوشتهٔ «ابن خلدون» (۸۰۸ – ۷۳۲ ه.ق)تاریخ‌نگار نامی تازی: «... تا جایی که هارون اگر برای خود چیزی از بیت‌المال می‌خواست، میسرش نمی‌شد. آنها بر وی چیره گشته بودند و در فرمان‌روایی با او انباز گشته بودند.»[۵] و همین برمکیان هستند که در دگرش و دگرگون کردن مسیر فرهنگ اسلامی از تازی‌گری به ایرانی‌گری، نقش شایان و برجسته‌ای بازی می‌کنند.[۶]

ابونواس برمکیان را می‌ستاید، ولی آنان چندان نمی‌پایند. رشک و چشم‌تنگی شماری تازیان درباری، گوش خلیفه را از بدگمانی پُر می‌کند تا جایی‌که او فرمان به زندانَ و کشتار برامکه می‌دهد. ازجمله وزیر کاردان و باکفایت ایرانی خود «جعفر بن یحیی»را به دَم زندان و سپس مرگ می‌سپارد. دارایی‌های سرشار و خانه‌های باشکوه برمکیَان تاراج می‌شوند و شهر هزار و یک شب– این بهشت روی زمین– هنگامه می‌شود و غلغله. و دیگربار بغداد رنگ خون به خود می‌گیرد.

آری، و بدین سان عباسیان کفتارصفت بر پروردگان خود خنجر می‌زنند. ابونواس از بیم جان، راه مصر را می‌پوید و رو به آن دیار می‌آورد؛ گریز. نام او آنجا نیز بر سر زبان‌ها می‌افتد. از یک‌سو موافقان و هم نگران از وی پشتیبانی می‌کنند و از آن‌سو مخالفان و ناهمسویان بر او می‌تازند.

چون مرگ بر هارون چیره می‌شود و نیزه‌های جان‌ستانش را بر او فرومی‌بارد، جانشین وی «امین» از ابونواس درمی‌خواهد که بازگردد.[۷] وی به پایتخت عباسیان برمی‌گردد. امین وی را می‌نوازد و گرامی‌اش می‌دارد. هنوز شیرینی این مهر و نواخت‌ها در زیر پوست ابونواس ندویده است که رشک‌بران برنمی‌تابند و بر او می‌توزند و تومارش را درهم می‌پیچند.

– حضرت خلیفه! می‌بینید ابونواسِ عجم، آن‌سان که باید با ما تازیان نمی‌سازد و گاه در شعر خود زخمی همَ می‌زند و بر نهادهای کهن ما می‌تازد و چه سان برخیِ آیین‌های باستانی ایرانیان مانند نوروز و فرهنگ پارسیان را پاس می‌دارد و آنان را در چکامه‌های خود بازنمایی می‌کند؟

و بدین‌سان، بدسگالان و بدخواهان، آسمان جان و نهان خلیفهٔ خام را انباشته از ابرهای تیره و کدر می‌کنند و سراپای روان او را تار و سیاه. تا ابونواس بخواهد به خود تکانی بدهد، بر او شبیخون زده و سر از زندان و حبسگاه درآورده است.[۸]

هر که زاد بمُرد!

سرانجاَم ابونواس اهوازی، همسرا و هم آواز مرگ می‌شود و در سال ۱۹۸ هجری قمری در سن ۵۳ سالگی از لذت‌ها و خوشی‌های ناپایدار جهان دست می‌شوید و همخوابهٔ خاک می‌شود و در بغداد به گورش می‌سپارند. گرچه او به زبان پارسی شعری نگفته، اما به ایرانی‌بودن خویش سخت نازش می‌کند و می‌بالد. به عنوان حسن ختام این مقال، برگردان یکی از سروده‌هایش را بخوانید:

«هم باده، گوارا و
هم میزبان برادر است
ما ایرانیان آزاده
آوازها از َاین جهان خسته خوانده‌ایم
... مرا با ترانهٔ تازیان
راهی به خانه نیست.»

پی‌نوشت:

۱ـ زادسال او را از ۱۲۶ تا ۱۴۵ هم نوشته‌اند. نام درست او این است: «حسن بن هانی بن عبدالاول بن الصبّاح الحکمی الفارسی الاهوازی».

۲ ـ ابونواس استادان دیگری داشته است که از آن جمله می‌توان «خَلَف بن حَیّان» ایرانی‌الاصل– درگذشته به سال ۱۸۰ ه.ق– را نام برد. این خلف، سوای شاعری، منقد وَ زبان‌شناس چیره‌دستی هم بود. می‌گویند وی به جعل و برساخت روایت‌های ادبی دست می‌زد. او آن‌چنان از پله‌های نردبان شعر تازی بالا رفت که لقب «عَلَم الشعر»(نشان شعر) را بدو دادند. او نیز به‌مانند بیشتر سخنوران هم‌روزگار خویش، بر مدار عشرت‌جویی و شراب و لذت‌طلبی و بی‌اخلاقی می‌چرخید.

۳ ـ چون بغداد موسوم گشت به هزار و یک شب، ابونواس نیز به دلیل بلندآوازگی‌یی که داشت، شد یکی از شخصیت‌های آن شهر.

۴ـ می‌گویند بارها خواستند او را با زهر مسموم کرده و بی‌سروصدا کلکش را بکنند. استادش «ابن حُباب» گویا بو برده بود. پس روزی بیمناکانه به او گفت: «ابونواس! بلندآوازه می‌شوی، لیک سر به سلامت نخواهی بُرد. مراقب خود باش!» و این‌گونه هم شد. استاد بر مرگ شاگرد، سیه‌پوش شد و در غم او نشست.

۵ـ ن.ک. به: «دو قرن سکوت»، تألیف دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب.

۶ـ نقش و تأثیر شگرف و بی‌چون و چرای ایرانیان فرهنگ مدار در دگرگونی فرهنگی و علمی تازیان روزگار عباسیان، آشکار و نمایان است. چنان که «ابن خلدون» بیان داشته است: «متمَدنین عصر عباسیان، همه یا عجم بودند و یا از کسانی بودند که تربیت و زبان عجمی داشتند.»

۷ـ این حضرت خلیفه، یکی از شاهدبازان روزگار بود و به زیباغلامان و مذکَرات نورس، التفاتی ویژه داشت! مرگ او در ۲۸ سالگی روی داد. پیش از مردن، جانشینش را معلوم کرده بود تا امت اسلامی سردرگم نشود و بی‌خلیفه نماند. نامش موسی! و مردم باید با این نوزاد شیرخوار بیعت می‌کردند! چنانچه جلد دوازدهم «تاریخ طبری» را ببینید، این‌چنین خواهید خواند: «... شاعری از مردم بغداد... در این باب گفت:

«... از آن و این شگفت‌تر آن که
ما با کودک خردسالی بیعت می‌کنیم
کسی که نمی‌تواند ... خود را بشوید
و دامن دایه به ... وی آلوده است...»

۸ـ زندگی ابونواس در دربار امین، شاید بهترین دوران سرخوشی و هرزگی و کامیابی‌های او بود. دوستی بی‌چون و چرای خلیفهٔ جوان با ابونواس،دستاویزی شد که وی بی‌هیچ بیم و هراس، چه در نهان و چه آشکارا، خودش را در خوشگذرانی و باده‌گساری غرقه کند و او تا بدانجا پیش‌رفت که گناه کردن را سبب خشنودی خود دانست!

برخی می‌گویند که دشمنان امین، به ویژه برادرش مأمون– که لهله می‌زد هرچه زودتر به تخت و تاج خلافت دست یابد– رفتارهای ناشایست ابونواس را بهترین دستاویز برای تبلیغ علیه امین یافتند. گفته‌اند که مأمون برای شعله‌ور کردن آتش شورش،فرمان داد در مسجدها و میدان‌های خراسان، پرده ازفسق و میگساری‌ها و رسوایی‌های خلیفه مسلمانان با شاعر بردارند و لهوولعب آنان را جاز زده باز گویند.

امین از این امر سخت دچار بیم و هراس گردید و برای جلب نظر ناراضیان، بر ابونواس سرودسرا خشم گرفت و جنون‌آسا و بی‌اراده او را به زندان انداخت تا به سود خود آتش قیام و خیزش احتمالی را خاموش کرده و دهان مأمون را ببندد.

خلوت انس

صبوری و سبکباری

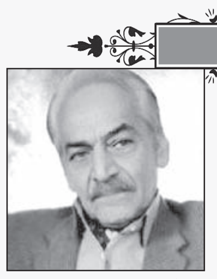

حسن شیدا

دلی دارم که در آن کینهٔ یاران نمی‌ماند
که بر دریا اثر از قطرهٔ باران نمی‌ماند
صفای جمع یاران را غنیمت دان که بعد از ما
به غیر از خاطراتی در دل یاران نمی‌ماند
ز غمخواری به‌جز افزونی غم چشم نتوان داشت
صبوری کن که جز غم بهر غمخواران نمی‌ماند
ندارم شکوه‌ای از بی‌وفایی‌ها و می‌دانم
که در بیمارها یاد پرستاران نمی‌ماند
سبک باید سفر کردن که بار منّت مردم
به دوش طبع والای سبکباران نمی‌ماند
به گورستان تاریخ اربه عبرت بنگری، بینی
که خاکی هم ز سالاران و سرداران نمی‌ماند
چه‌آسان برف پیری آمد و خصم جوانی شُد
به سرمای زمستان، گل به گلزاران نمی‌ماند
عزیزان اشک می‌ریزند بعد از من، ولی از من
به جز عکسی به دیوار عزاداران نمی‌ماند
پس از مرگ تو «شیدا» هر که راه خویش می‌گیرد
چو سالی بگذرد، جز گریهٔ باران نمی‌ماند

گل نچیدنی!

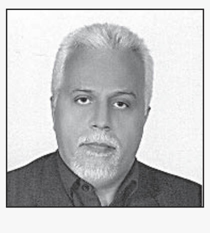

سینا مشیر سلیمی

به هرگل می‌رسی، بوئیدنی نیست
چو دارد تیغ و خاری، چیدنی نیست
گلی فارغ زهرگونه وجاهت
بیارائیش نیز ارزیدنی نیست
مشو اغوای گل از ظاهر آن
که احوال نهانش دیدنی نیست
حذر کن از گلی فتّان و مکّار
گلی این گونه باور کردنی نیست
اگر جا خوش کند در قلب محبوب
سترون ریشه‌اش افکندنی نیست
خوشا بر آن گلی کز طینت پاک
به چشم معرفت، پژمردنی نیست
اصیل است و موجّه، آن چنان که:
ز اسب افتد، ز اصل افتادنی نیست
نمی‌ماند چو مهری در پس ابر
فروغ روی او پوشیدنی نیست
نباشد متکی بر این و آن او
چو رقصان پیچکی روئیدنی نیست
در این عصر تحمل‌های ناچیز
به منزل هر گلی هم بردنی نیست

جان نثار میهن

عبدالرفیع حقیقت

کیستم؟ در عشق میهن جان نثار
در ره فرهنگ ایران رهسپار
در پی احیای تاریخ کهن
خدمت خود را نمودم آشکار
هستی خود را به راه معرفت
هدیه کردم تا که گردد پایدار

آگهی مناقصه
شرکت کشت و صنعت زرین خوشه اراک در نظر دارد عملیات‌های زیر را به صورت جداگانه به پیمانکار واجد شرایط از طریق مناقصه واگذار نماید.
۱ـ عملیات زراعی شامل شخم، دیسک، خاک دهی ذرت، کوددهی با کودپاش، سم‌پاشی، کاشت یونجه و کاشت ذرت، کاشت جو، تسطیح (لولر)، سیکلو تیلر و چیزل حدود ۲۵۰ هکتار
۲ـ عملیات برداشت یونجه، ریک و پرس حدود ۸۰ هکتار
۳ـ عملیات حمل و تایه پرس یونجه و کلش حدود ۱۲۰۰ تن
لذا متقاضیان می‌توانند جهت دریافت اسناد مناقصه و ارائه قیمت پیشنهادی حداکثر تا ساعت ۱۶ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ به محل دفتر مرکزی شرکت واقع در اراک، کیلومتر ۷ جاده تهران مراجعه و در صورت نیاز جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن‌های ۰۸۶۳۳۵۴۶۹۸۱ـ۲ تماس حاصل نمایند.
امید حسینی ـ مدیر عامل و عضو هیئت مدیره
شرکت کشت و صنعت زرین خوشه اراک

آگهی مناقصه عمومی انتخاب پیمانکار حفاظت فیزیکی
شرکت زراعی دشت ناز (سهامی خاص) در نظر دارد نسبت به انتخاب پیمانکار حفاظت فیزیکی واحدهای تحت پوشش خود از طریق مناقصه عمومی اقدام نماید. لذا متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و دریافت اسناد مناقصه به امور بازرگانی شرکت زراعی دشت‌ناز به آدرس زیر مراجعه و یا با شماره تلفن‌های زیر تماس حاصل نمایند.
تلفن تماس جهت هماهنگی: ۰۹۱۱۶۲۵۰۶۵۰ و ۰۹۱۲۵۱۷۵۰۱۰
شماره تماس شرکت: ۳۳۷۲۶۴۰۰ ـ ۰۱۱۳۳۷۲۶۸۴۲
ساعت و تاریخ تحویل پیشنهادات و واریز سپرده شرکت در مناقصه: حداکثر تا پایان وقت اداری روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۶
ساعت و تاریخ برگزاری مناقصه: ساعت ۱۱ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
مکان برگزاری مناقصه: مازندران، ساری، جاده گهرباران، شرکت زراعی دشت ناز

آگهی مناقصه یک مرحله‌ای
شرکت سهامی مزرعه نمونه در نظر دارد طراحی و خرید تجهیزات ۴ فارم گوشتی که شامل ۸ سالن به ازای هر فارم با ظرفیت هر سالن ۲۰/۰۰۰ قطعه می‌باشد را به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید، متقاضیان محترم می‌توانند با در دست داشتن فیش واریزی خرید اسناد مناقصه از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ الی ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ به آدرس گرگان کیلومتر ۴۲ جاده آق‌قلا به سمت سد وشمگیر، معاونت بازرگانی شرکت سهامی مزرعه نمونه مراجعه و اسناد را دریافت نمایند و یا جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۹۱۱۷۷۱۵۸۷۴ تماس حاصل فرمایند.
شرایط شرکت در مناقصه:
۱ـ واریز فیش خرید اسناد شرکت در مناقصه به مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۸۶۸۹۲۱۳۶۶ بانک کشاورزی به‌نام شرکت سهامی مزرعه نمونه و ارائه آن در زمان خرید اسناد
۲ـ مهلت تحویل پاکت‌ها: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
۳ـ تاریخ بازگشایی پاکت‌ها ۱۴۰۲/۰۱/۲۸ ساعت ۱۳ مکان دفتر بازرگانی شرکت سهامی مزرعه نمونه
شرکت سهامی مزرعه نمونه

آگهی مزایده یک مرحله‌ای
شرکت سهامی مزرعه نمونه در نظر دارد تعدادی ماشین‌آلات فرسوده و مستعمل خود را از طریق مزایده عمومی به فروش برساند، متقاضیان محترم می‌توانند با در دست داشتن فیش واریزی خرید اسناد مزایده از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ الی ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ به آدرس کیلومتر ۴۲ جاده آق‌قلا به سمت سد وشمگیر، معاونت بازرگانی شرکت سهامی مزرعه نمونه مراجعه و اسناد را دریافت نمایند و جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفکس ۰۹۱۱۹۶۴۳۶۱۴ تماس حاصل فرمایند.
شرایط شرکت در مزایده:
۱ـ واریز فیش خرید اسناد شرکت در مزایده به مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۸۶۸۹۲۱۳۶۶ بانک کشاورزی به‌نام شرکت سهامی مزرعه نمونه و ارائه آن در زمان خرید اسناد
۲ـ مهلت تحویل پاکت‌ها: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
۳ـ تاریخ بازگشایی پاکت‌ها ۱۴۰۲/۰۱/۲۸ ساعت ۱۳ مکان شرکت سهامی مزرعه نمونه
شرکت سهامی مزرعه نمونه

آگهی مزایده فروش گوساله نر
شرکت کشت و صنعت زرین خوشه اراک در نظر دارد تعدادی گوساله نر شیرخوار و شیرگرفته را از طریق مزایده به فروش برساند، لذا متقاضیان می‌توانند جهت دریافت اسناد مزایده و ارائه قیمت پیشنهادی حداکثر تا ساعت ۱۶ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ به محل دفتر مرکزی شرکت واقع در اراک، کیلومتر ۷ جاده تهران مراجعه و در صورت نیاز جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن‌های ۰۸۶۳۳۵۴۶۹۸۱ـ۲ تماس حاصل نمایند.
امید حسینی ـ مدیر عامل و عضو هیئت مدیره
شرکت کشت و صنعت زرین خوشه اراک

آگهی مناقصه عمومی انتخاب پیمانکار جهت حفاری و لوله‌گذاری خط لوله آب واحد مهدشت بالا (نوبت اول)
شرکت زراعی دشت ناز (سهامی خاص) در نظر دارد، عملیات حفاری و لوله‌گذاری خط لوله آب واحد مهدشت بالای خود را از طریق مناقصه عمومی به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید. لذا متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و دریافت فرم شرایط مناقصه با شماره‌های قید شده در آگهی تماس و یا به واحد بازرگانی شرکت زراعی دشت‌ناز به آدرس زیر مراجعه نمایند.
تلفن تماس جهت هماهنگی: ۰۹۱۱۳۵۲۳۰۰۵ و ۰۹۱۲۵۱۷۵۰۱۰
شماره تماس شرکت: ۳۳۷۲۶۴۰۰ ـ ۰۱۱۳۳۷۲۶۸۴۲
ساعت و تاریخ تحویل پیشنهادات و واریز سپرده شرکت در مناقصه: حداکثر تا پایان وقت اداری روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۶
ساعت و تاریخ برگزاری مناقصه: ساعت ۱۲ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
مکان برگزاری مناقصه: مازندران، ساری، جاده گهرباران، شرکت زراعی دشت ناز

آگهی مزایده عمومی فروش بچه ماهی پرورشی گرمابی
شرکت زراعی دشت ناز (سهامی خاص) در نظر دارد مقدار حدود ۳۶ تن انواع بچه ماهی پرورشی گرمابی (فیتوفاک، بیگهد، کپور و آمور) استخرهای شماره یک و سه و نوزده واحد دشت ناز و استخرهای واحد بهشهر خود را از طریق مزایده عمومی به فروش برساند. لذا متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و دریافت فرم شرایط مزایده به سایت شرکت زراعی دشت ناز به آدرس www.Dashtnazco.ir مراجعه و یا با شماره‌های قیدشده در آگهی تماس و یا به واحد بازرگانی شرکت زراعی دشت‌ناز به آدرس زیر مراجعه نمایند.
تلفن تماس جهت هماهنگی: ۰۹۱۲۵۱۷۵۰۱۰ آقای خادمیان‌ـ آقای اکبری ۰۹۱۲۸۸۵۹۴۵۴
شماره تلفن: ۳۳۷۲۶۴۰۰ ـ ۰۱۱۳۳۷۲۶۷۱۹
ساعت و تاریخ تحویل پاکت‌های پیشنهاد قیمت و واریز سپرده شرکت در مزایده: حداکثر تا پایان ساعت اداری روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۶
ساعت و تاریخ برگزاری مزایده: ساعت ۱۰ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
مکان مزایده: مازندران، ساری، جاده گهرباران، شرکت زراعی دشت ناز

آگهی تغییرات
شرکت سهامی خاص خدمات بازرگانی مرسا تجارت مانا به شناسه ملی ۱۴۰۰۹۴۳۹۰۵۲ و به شماره ثبت ۶۳۴۲
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی‌فوق‌العاده مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: به پیشنهاد هیات‌مدیره و گزارش بازرس سرمایه شرکت از محل مطالبات حال شده سهامداران از مبلغ ده میلیون ریال به مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال افزایش یافت و ماده مربوطه در اساسنامه بشرح ذیل اصلاح گردید: سرمایه شرکت مبلغ بیست میلیون ریال منقسم به ۲۰۰ سهم ۱۰۰۰۰۰ ریالی با نام عادی می‌باشد.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان جنوبی
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری بیرجند
(۱۴۶۴۵۱۱)

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی (نوبت اول)
بدینوسیله از کلیه اعضای پیوسته انجمن علمی آندوسکوپی‌های گوارشی ایران برای حضور در مجمع عمومی عادی نوبت اول انجمن که مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۸ از ساعت ۰۰:۱۵ تا ۲۳:۴۵ به‌صورت الکترونیک به آدرس iman.behdasht.gov.ir تشکیل می‌گردد دعوت به‌عمل می‌آید.
دستور جلسه:
ـ انتخابات هیأت مدیره و بازرس به‌صورت الکترونیک در سامانه کمیسیون انجمن‌های علمی گروه پزشکی به آدرس http://iman.behdasht.gov.ir
هیأت مؤسس انجمن علمی آندوسکوپی‌های گوارشی ایران

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی (نوبت اول)
بدینوسیله از کلیه اعضای پیوسته انجمن علمی مطالعات بیماریهای کبدی ایران برای حضور در مجمع عمومی عادی نوبت اول انجمن که مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۲۵ از ساعت ۰۰:۱۵ تا ۲۳:۴۵ به‌صورت الکترونیک به آدرس iman.behdasht.gov.ir تشکیل می‌گردد دعوت به‌عمل می‌آید.
دستور جلسه:
ـ انتخابات هیأت مدیره و بازرس به‌صورت الکترونیک در سامانه کمیسیون انجمن‌های علمی گروه پزشکی به آدرس http://iman.behdasht.gov.ir
هیأت مؤسس انجمن علمی مطالعات بیماریهای کبدی ایران

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه و فوق العاده شرکت سپافیل (سهامی عام – ثبت ۱۳۰۸۷) به شماره شناسه ملی ۱۰۸۶۱۶۸۶۷۰۲
بدینوسیله ازکلیه صاحبان سهام دعوت می شود درمجمع عمومی عادی سالیانه که ازساعت ۱۵ لغایت ۱۷ ومجمع عمومی فوق العاده که ازساعت ۱۷ لغایت ۱۸روزپنجشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۳۱درمحل کارخانه شرکت به آدرس اصفهان شهرک صنعتی محمود آباد خیابان ششم کد پستی ۸۱۶۱۱۵۳۳۶۲ برگزارمیگرددحضوربهم رسانید.
دستور جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه:
۱- گزارش هیات مدیره و حسابرس مستقل و بازرس قانونی .
۲- بررسی و تصویب صورتهای مالی سال ۱۴۰۱.
۳- تعیین روزنامه جهت درج آگهی های شرکت.
۴- انتخاب بازرس .
۵- تصمیم گیری درخصوص سایرمواردی که درصلاحیت مجمع عمومی عادی سالیانه می باشد.
دستور جلسه مجمع عمومی فوق العاده:
۱- افزایش سرمایه .
۲- اصلاح ماده ۴ اساسنامه (مرکز اصلی شرکت).
۳- تصمیم گیری درخصوص سایرمواردی که درصلاحیت مجمع عمومی فوق العاده می باشد.
هیات مدیره شرکت سپافیل

آگهی مناقصه یک مرحله‌ای
شرکت سهامی مزرعه نمونه در نظر دارد تعداد ۲۰۰/۰۰۰ عدد کیسه اسپان باند ۱۰ کیلویی برنج و ۱۰۰/۰۰۰ عدد کیسه اسپان باند ۵ کیلویی برنج خریداری نماید، متقاضیان محترم می‌توانند با در دست داشتن فیش واریزی خرید اسناد مناقصه از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ الی ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ به آدرس کیلومتر ۴۲ جاده آق‌قلا به سمت سد وشمگیر، معاونت بازرگانی شرکت سهامی مزرعه نمونه مراجعه و اسناد را دریافت نمایند و یا جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۹۱۱۲۷۵۲۱۱۶ تماس حاصل فرمایند.
شرایط شرکت در مناقصه:
۱ـ واریز فیش خرید اسناد شرکت در مناقصه به مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۸۶۸۹۲۱۳۶۶ بانک کشاورزی به‌نام شرکت مزرعه نمونه
۲ـ مهلت تحویل پاکت‌ها: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷
۳ـ تاریخ بازگشایی پاکت‌ها ۱۴۰۲/۰۱/۲۸ ساعت ۱۳ مکان شرکت سهامی مزرعه نمونه
شرکت سهامی مزرعه نمونه

آگهی مناقصه
شرکت سیمان یاسوج در نظر دارد **تأمین نیروی انسانی (خدماتی)** را با شرایط مندرج در اسناد از طریق مناقصه واگذار نماید. لذا جهت شرکت در مناقصه از کلیه اشخاص واجد شرایط دعوت بعمل می آید.
شرایط اخذ اسناد مناقصه: مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۰۱۱۳۲۶۰۲۱۳۰۰۳ نزد بانک صادرات به نام شرکت سیمان یاسوج پرداخت و رسید آن به هنگام اخذ اسناد تحویل شرکت سیمان گردد.
زمان اخذ اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ لغایت ۱۴۰۲/۰۱/۲۲ می باشد.
زمان تحویل اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ لغایت ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ می باشد.
نشانی اخذ اسناد مناقصه: استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، کیلومتر ۲۵ جاده یاسوج- گچساران، کارخانه سیمان یاسوج واحد تأمین و تدارکات. **تلفن:** ۰۷۴-۳۳۲۶۲۲۰۱
جهت اطلاعات بیشتر به سایت سیمان یاسوج مراجعه نمائید
www.yasujcement.ir

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱/۱۷
آگهی دعوت مجمع عمومی فوق‌العاده نوبت سوم شرکت تعاونی تهیه توزیع فروشندگان مرغ و ماهی و تخم‌مرغ به شماره ثبت ۳۶۳۴۷
بدینوسیله از کلیه اعضای شرکت تعاونی دعوت می‌شود در جلسه مجمع عمومی فوق‌العاده نوبت سوم که رأس ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۱۴۰۲/۱/۳۰ در محل سالن شرکت واقع در میدان شهدا، خیابان برادران کفائی امانی، خیابان امیرعباس سادات، پلاک ۶۰ تشکیل می‌گردد حضور به‌هم رسانید.
دستور جلسه: ـ تغییر آدرس شرکت تعاونی **توضیحات:** اگر حضور عضوی در مجمع عمومی میسر نباشد می‌تواند وکالتاً حق حضور در مجمع و اعمال رأی خود را به غیر دهد و در این صورت هر عضوی می‌تواند وکالت حداکثر ۳ نفر و غیرعضو ۱ نفر از اعضای تعاونی را بپذیرد. جهت تنظیم وکالتنامه‌ها وکیل و موکل می‌بایست با در دست داشتن اصل شناسنامه و کارت ملی و مدارک عضویت ۴۸ ساعت قبل از برگزاری مجمع عمومی در ساعات اداری به دفتر تعاونی مراجعه نموده و وکالتنامه‌ها را تنظیم نمایند. (حضور همزمان وکیل و موکل الزامیست).
همچنین برگه‌های نمایندگی با امضای وکیل و موکل و مهر شرکت معتبر خواهد بود. **هیئت‌مدیره**

آگهی دعوت شرکت اندیشه راه کمال (سهامی خاص) به شماره ثبت ۱۹۵۵۴۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۲۳۷۴۲۶۳
بدینوسیله از کلیه سهامداران دعوت به عمل می آید تا در جلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۵ ساعت ۸ صبح و مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده مورخ ۱۴۰۲/۰۲/۵ ساعت ۱۰ صبح که در محل شرکت تشکیل می گردد، حضور به هم رسانند.
دستور جلسه مجمع عمومی فوق العاده:
۱- تبدیل نوع شرکت ۲- تصویب اساسنامه جدید
دستور جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده:
۱- انتخاب مدیران ۲- تعیین سمت مدیران ۳- تعیین دارندگان حق امضا ۴- سایر موارد.
هیئت‌مدیره شرکت اندیشه راه کمال (سهامی خاص)

آگهی دعوت مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت عمران و مسکن‌سازان استان گیلان (سهامی خاص) به شماره ثبت ۴۵۲۱ و شناسه ملی ۱۰۷۲۰۱۷۹۵۵۱
بدینوسیله به استحضار می‌رساند جلسه مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت عمران و مسکن‌سازان استان گیلان (سهامی خاص) رأس ساعت ۱۳:۰۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ در محل دفتر شرکت واقع در رشت، خیابان تختی، سرخبنده، ابتدای کوچه شهید پارسی، پلاک ۷ تشکیل می‌گردد. لذا از سهامداران محترم دعوت می‌نماید جهت حضور در جلسه مذکور نماینده تام‌الاختیار خود را معرفی فرمایند.
دستور جلسه:
ـ به استناد ماده ۱۴۱ قانون تجارت کاهش سرمایه یا انحلال شرکت
هیئت‌مدیره

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت عمران و مسکن‌سازان استان گیلان (سهامی خاص) به شماره ثبت ۴۵۲۱ و شناسه ملی ۱۰۷۲۰۱۷۹۵۵۱
بدینوسیله به استحضار می‌رساند جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت عمران و مسکن‌سازان استان گیلان (سهامی خاص) برای دوره مالی منتهی به ۱۴۰۱/۰۹/۳۰ رأس ساعت ۱۲:۰۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ در محل دفتر شرکت واقع در رشت، خیابان تختی، سرخبنده، ابتدای کوچه شهید پارسی، پلاک ۷ تشکیل می‌گردد. لذا از سهامداران محترم دعوت می‌نماید جهت حضور در جلسه مذکور نماینده تام‌الاختیار خود را معرفی فرمایند.
دستور جلسه:
۱ـ گزارش فعالیت هیئت مدیره
۲ـ گزارش بازرس و حسابرس قانونی
۳ـ طرح و تصویب صورت‌های مالی شامل ترازنامه و سود و زیان برای دوره مالی منتهی به ۱۴۰۱/۰۹/۳۰
۴ـ تعیین حسابرس و بازرس قانونی شرکت برای سال مالی منتهی به ۱۴۰۲/۰۹/۳۰
۵ـ انتخاب اعضای هیئت مدیره
۶ـ تعیین روزنامه کثیرالانتشار برای درج آگهی‌های شرکت
۷ـ هر موضوعی که قابل طرح باشد.
هیئت‌مدیره

آگهی مناقصه
شرکت سیمان یاسوج در نظر دارد از طریق برگزاری مناقصه **اجاره دو دستگاه مینی بوس جهت ایاب و ذهاب پرسنل** را طبق شرایط مندرج در اسناد به اشخاص واجد شرایط واگذار نماید. لذا جهت شرکت در مناقصه از کلیه اشخاص واجد شرایط، دعوت بعمل می آید.
شرایط اخذ اسناد مناقصه: مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۰۱۱۳۲۶۰۲۱۳۰۰۳ نزد بانک صادرات به نام شرکت سیمان یاسوج پرداخت و رسید آن به هنگام اخذ اسناد تحویل شرکت سیمان گردد.
زمان اخذ اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ لغایت ۱۴۰۲/۰۱/۲۲ می باشد.
زمان تحویل اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ لغایت ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ می باشد.
❋ پرداخت هزینه چاپ آگهی های مناقصه در روزنامه های کشور بر عهده برنده مناقصه خواهد بود.
❋ کلیه پرسنل مشغول بکار در کارخانه سیمان یاسوج اعم از نیروهای شرکتی و قراردادی حق شرکت در مناقصه را ندارند و در صورت شرکت در مناقصه به اسناد تحویلی آنها ترتیب اثر داده نمی شود.
نشانی اخذ اسناد مناقصه: استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، کیلومتر ۲۵ جاده یاسوج- گچساران، کارخانه سیمان یاسوج واحد تأمین و تدارکات. **تلفن:** ۰۷۴-۳۳۲۶۲۵۲۰
جهت اطلاعات بیشتر به سایت سیمان یاسوج مراجعه نمائید
www.yasujcement.ir

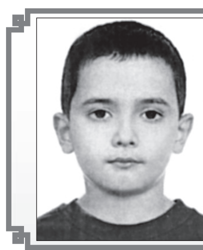

عکس مقابل مربوط به **امیرعلی رضایی** به کدملی ۳۸۶۲۴۱۰۷۶۵ متولد ۱۳۹۳/۲/۲۵ می‌باشد که در تاریخ ۱۴۰۰/۳/۲۵ رها شده و تاکنون هیچ‌کدام از اقوام وی برای پیگیری وضعیت او مراجعه نکرده‌اند. در صورت آشنایی با این کودک با شماره ۰۹۳۸۲۲۵۳۵۷۷ تماس بگیرند.

اطلاعیه تمدید استفاده از حق تقدم شرکت گروه سرمایه‌گذاری کارکنان سایپا (سهامی خاص) به شماره ثبت ۳۱۲۴۹۹ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۵۱۱۸۲۷
پیرو آگهی منتشره در روزنامه اطلاعات به شماره ۲۸۳۲۵ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۷، بدینوسیله به اطلاع کلیه سهامداران محترم شرکت گروه سرمایه‌گذاری کارکنان سایپا (سهامی خاص) می‌رساند؛ مهلت استفاده از خرید حق تقدم این شرکت (که در تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۷ پایان می‌پذیرد) براساس موافقت هیئت مدیره شرکت به مدت (۲۴) روز و تا تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۰ (از تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۱۸ لغایت ۱۴۰۲/۰۲/۱۰) تمدید گردید.
هیئت‌مدیره شرکت گروه سرمایه‌گذاری کارکنان سایپا (سهامی خاص)

در مورد دادنامه شماره ۱۴۰۱۳۲۳۹۰۰۰۲۷۷۹۲۲۲ از شعبه ۱ دادگاه خانواده شهرستان شهرکرد که خواهان خانم عاطفه ترابی قهفرخی و خوانده علیرضا شمس صادر گردیده و دادنامه قطعی گردیده است و علیرضا شمس مجهول‌المکان می‌باشد. لذا اطلاع رسمی در روزنامه اعلام می‌گردد که دادنامه قید شده قابلیت اجرا دارد.
سردفتر ازدواج ۵۶ شهرکرد و طلاق ۹۱ شهرکرد
سیدمحمود جزایری

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت تعاونی اعتبار کارکنان شرکت تولید مواد اولیه سوخت هسته‌ای ایران و شرکت‌های تابعه به شماره ثبت ۳۴۲۲۸۴ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۸۸۵۰۹۵
از کلیه اعضای محترم شرکت تعاونی فوق دعوت می‌شود تا در مجمع عمومی عادی سالیانه که در رأس ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۳۰ در محل دفتر مرکزی شرکت تولید مواد اولیه و سوخت هسته‌ای ایران تشکیل می‌گردد، حضور به‌هم رسانند.
توجه: در صورتی که هر یک از اعضاء نتوانند در مجمع عمومی فوق حاضر شوند می‌توانند استفاده از حق خود را برای حضور و اعمال رأی در مجمع به یک نماینده تام‌الاختیار واگذار کنند. تعداد آراء وکالتی هر عضو حداکثر سه رأی و هر شخص غیرعضو تنها یک رأی خواهد بود. لازم به ذکر است تأیید برگه نمایندگی با مقام دعوت‌کننده خواهد بود. همچنین جهت حضور در جلسه فوق ارائه کارت شناسایی و مدارک دال بر عضویت در روز مجمع الزامی است.
دستور جلسه:
۱ـ طرح تصویب صورت مالی از سال ۱۳۹۶ لغایت پایان اسفند ۱۴۰۱
۲ـ دستور جلسه استماع گزارش هیأت مدیره و بازرس
۳ـ گزارش تغییرات اعضاء و سرمایه شرکت
هیأت‌مدیره

آگهی مناقصه و مزایده (چاپ اول)
شرکت کشاورزی و دامپروری فجر اصفهان (سهامی عام) در نظر دارد نسبت به برگزاری مزایده و مناقصات عمومی به شرح زیر در تاریخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ اقدام نماید، متقاضیان می توانند جهت اخذ اسناد و یا کسب اطلاعات بیشتر از تاریخ انتشار آگهی به آدرس و یا سایت شرکت www.fajreisfahan.ir مراجعه و پیشنهادات خود را جهت مناقصه حداکثر یک روز قبل از برگزاری مناقصه و جهت مزایده تا قبل از برگزاری مزایده تحویل دفتر شرکت نمایند.
مناقصه و مزایده در روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ در محل دفتر شرکت به آدرس: شهرستان نطنز ، کیلومتر ۱۵ جاده قدیم نطنز - اصفهان ، روستای رحمت آباد ، برگزار می گردد .
تلفن تماس : ۵۴۳۳۵۳۱۴ -۰۳۱
موارد مناقصه و مزایده :
۱- مناقصه مراقبت از سم در گله مولد رحمت آباد ، درمان لنگش دامهای غیر مولد واحد رحمت آباد و درمان گوساله های واحد پروار بندی در ساعت ۱۰ صبح
۲- مزایده فروش تعدادی دام شامل گاو غیرآبستن کشتارگاهی ، گوساله نر هلشتاین پرواری ، گوساله نر گوشتی پرواری ، گوساله ماده گوشتی پرواری ، بز نر کشتارگاهی و بز نر داشتی (پایه ۶ ماهه) در ساعت ۱۱ صبح
۳- مناقصه انتخاب پیمانکار جهت واگذاری عملیات مختلف کشاورزی در واحدهای چهارمیل اردستان ، باغ رحمت آباد نطنز و مهیار و نونهالان شهرضا بصورت تامین نیرو و حجمی عملیاتی در ساعت ۱۲ ظهر